

نماز صبحم قضا شد پسرم را از دست دادم!

مرحوم حسنعلی اصفهانی میان طرفدارانش به «نخودکی» معروف است؛ نه به این دلیل که به دوستدارانش نخود یا نبات هدیه می‌کرده؛ بلکه به این دلیل که سال‌های آخر عمرش را در روستایی به نام «نخودک» جایی در نزدیک مشهد سکوت داشته است.



مرحوم حسنعلی اصفهانی میان طرفدارانش به «نخودکی» معروف است؛ نه به این دلیل که به دوستدارانش نخود یا نبات هدیه می‌کرده؛ بلکه به این دلیل که سال‌های آخر عمرش را در روستایی به نام «نخودک» جایی در نزدیک مشهد سکوت داشته است.

ایسنا پلاس - سهیلا صدیقی: مرحوم نخودکی یک فقیه، فیلسوف و از صوفیان شیعه بود که بر مبنای یک تربیت عرفانی رشد و پرورش یافته بود. «نخودکی» همانطور که در دوران حیاتش دوستداران زیادی داشت، پس از مرگش نیز میزبان زائران زیادی در صحن عتیق در حرم امام رضا (ع) است. قطعا درباره نحوه زندگی او زیاد گفته و نوشته شده است اما یکی از فصل‌های قابل توجه زندگی مرحوم «نخودکی» سه روز آخر زندگی اش بود که کمتر شنیده شده است.

۷ شهریورماه سالگرد درگذشت این فیلسوف اسلامی است به همین بهانه سه روز آخر زندگی این عارف را به همراه وصیت نامه اش به روایت پسر بزرگش بازخوانی می‌کنیم:

ایشان از ظهر پنجشنبه تا روز یکشنبه که فوت خود را در آن روز پیش بینی کرده بودند، دیگر با کسی سخن نگفتند و پیوسته در حال مراقبه بودند. شب جمعه بود که ناگهان سر از بالین برداشتند، دیده بر در گشودند و فرمودند: «ای شیطان، بر من که سراپا از محبت علی (ع) پر شده ام، دست نخواهی یافت.»

روز شنبه فرا رسید. زیر لب فرمودند:

«و لقد وصینا الذین اوتوا الكتاب من قبلکم و ایاکم ان اتقوا الله... نیست جز تقوی در این ره توشه اینان و حلوا را بنه در گوشه ای بالتقوی بلغنا ما بلغنا... اگر در این راه، تقوی نباشد، ریاضت و مجاهدات را هرگز اثری نیست و جز از خسران، ثمری ندارد و نتیجه ای جز دوری از درگاه حق تعالی نخواهد داشت. حضرت علی بن الحسین علیه السلام می‌فرماید: «انّ العلم اذا لم يعمل به لم یزد صاحبه الا کفرا و لم یزد من الله الا بعداً» اگر آدمی، یک اربعین به ریاضت پردازد، اما یک نماز صبح از او قضا شود، نتیجه آن اربعین، هبأً منثوراً [گرد پراکنده] خواهد گردید.

سحرگاه، مرا گفتند که این رنج فقدان را به علت فوت نماز صبح، مستحق شده ای!

بدان که در تمام عمر خود، تنها یک روز، نماز صبحم قضا شد، پسر بچه ای داشتم شب آن روز از دست رفت. سحرگاه، مرا گفتند که این رنج فقدان را به علت فوت نماز صبح، مستحق شده ای. اینک اگر شبی، تهجدم ترک گردد، صبح آن شب، انتظار بلایای می‌کنم.

بدان که انجام امور مکروه، موجب تنزل مقام بنده ی خدا می‌شود که بر عکس انجام مستحبات، مرتبه او را ترقی می‌بخشد. بدان که در راه حق و سلوک این طریق، اگر به جایی رسیده ام، به برکت بیداری شب‌ها و مراقبت در امور مستحب و ترک مکروهات بوده است، ولی اصل و روح همه این اعمال، خدمت به ذراری ارحمند رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است. اکنون پسرم، تو را ا به این چیزها وصیت و سفارش می‌کنم:

اول آنکه نمازهای یومیه خویش را در اول وقت آنها به جای آوری. دوم آنکه در انجام حوائج مردم هر قدر که می‌توانی بکوشی و هرگز میندیش که فلان کار بزرگ از من ساخته نیست؛ زیرا اگر بنده خدا در راه حق، گامی بردارد، خداوند نیز او را یاری خواهد فرمود.

چه بهتر که آبروی انسان در راه خدا بر زمین ریخته شود

در این جا از پدرم پرسیدم، پدر جان! گاه هست که سعی در رفع حاجت دیگران، موجب رسوایی آدمی می‌گردد. فرمودند:

«چه بهتر که آبروی انسان در راه خدا بر زمین ریخته شود.»

سوم آنکه سادات را بسیار گرمی و محترم شماری و هر چه داری در راه ایشان صرف و خرج کنی و از فقر و درویشی در این کار پروا منمایی. اگر تهی دست گشتی، دیگر تو را وظیفه ای نیست. چهارم آنکه از تهجد و نماز شب غفلت مکن و تقوی و پرهیز پیشه خود ساز.

پنجم، به آن مقدار تحصیل کن که از قید تقلید وارهی.

در این وقت از خاطرم گذشت که بنابراین لازم است که از مردمان کناره گیرم و در گوشه انزوا نشینم که مصاحبت و معاشرت، آدمی را از ریاضت و عبادت و تحصیل علوم ظاهر و باطن باز می‌دارد اما ناگهان پدرم چشم خود بگشودند و فرمودند:

«تصور بیهوده مکن، تکلیف و ریاضت تو تنها خدمت به خلق خدا است.»

بعد از آن فرمودند: «چون صبحگاه روز یکشنبه کار من پایان یافت، اگر حالت مساعد بود، خودت مرا غسل بده و کفن و دفن مرا مباشرت کن.»

همچنین سفارش کردند که مرحوم دکتر شیخ حسن خان عاملی که طبیب معالیشان بود ایشان را به جانب قبله کند و آداب میت را اجرا کند و به مرحوم سید مرتضی رویین تن «مدیر روزنامه طوس» نیز فرمودند:

«شما هم صبح یکشنبه بیاید و بعد از فوت من یک ساعت بالای سر من قرآن بخوانید.»

مرحوم سید ظاهری زنده اما باطنی عجیب داشت.

روز شنبه فرا رسید. زیر لب فرمودند: «کار رفتن را بر من دشوار گرفته اند و عتاب دارند: «تو که حضور محضر حضرت رضا علیه السلام را در این جهان آرزو داشتی از چه رو گاه و بیگاه لب به خنده می گشودی؟»

بالاخره صبح روز یکشنبه و ساعت آخر عمر ایشان فرا رسید. به دستور پدرم گوسفندی به عنوان نذر حضرت زهرا سلام الله علیها قربانی شد و یکی دو ساعت از طلوع آفتاب روز هفدهم شعبان سال ۱۳۶۱ هجری قمری (شهریور ۱۳۲۱ شمسی) گذشته بود که روح پاکش به جوار حق شتافت. ساعتی نگذشته بود که خبر رحلت آن عارف بزرگ و آن عالم ربانی به سراسر شهر فرا رسید و انبوه جمعیت برای ادای احترام و تودیع او و انجام مراسم مذهبی گرد پیکرش حاضر شدند. پیکر آن فقید علم و معرفت بر روی دست هزاران نفر از ارادتمندان اندوهگین و سوگوارش، از محله سعدآباد مشهد در خیابان های شهر که عموماً به حال تعطیل در آمده بود، عبور می کرد تا به ده «سمرقند» به محل سکونتشان رسید و در آنجا بر حسب وصیتشان در آب روان غسل داده شد. در این هنگام دسته های بزرگ سینه زنان که سال ها از حرکت ایشان ممانعت می شد، در سوگ آن مرد جلیل راه افتاد و جنازه در میان غمی جانکاه، پس از غسل و کفن به شهر حمل شد و پس از طواف به دور مرقد منور حضرت رضا(ع) در همان نقطه از صحن عتیق که خود پیش بینی و سفارش فرموده بودند، در خاک آرمید.

پدرم محل استقرار کرسی امام علیه السلام را برای مدفن خود پیش بینی و وصیت فرمودند و بالاخره به خواست خدا، قبل از اذان صبح دوشنبه، در همان نقطه مبارک مدفون شدند.